

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/26

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: پاسخ به سؤالات

چندتا مطلب را بعضی از آقایان مطرح کردند که - ان شاء الله - اینها را یکی پس از دیگری به مقداری که فرصت اجازه می‌دهد عرض کنیم. یکی اینکه در این گفته‌های قبلی بود که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) به «حُمران» یا به «ابان» و مانند آنها می‌فرمود شما در مسجد بنشینید و فتوا بدهید. [1] (« اَجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ ») یکی هم درباره - معاذ الله - خطای معصوم است که آیا معصوم خطا می‌کند یا نه؟ یکی هم درباره تهاافت فرمایشات مرحوم صاحب جواهر هست که بعضی از آقایان نقدی داشتند.

اما مطلب اول که سؤال شد اگر افرادی مانند «زراره»، «ابان»، «حمران»، اینها فتوا بدهند معلوم می‌شود که با وجود اعلم می‌شود به غیر اعلم هم مراجعه کرد و این مطابق فتوای معروف بین اصحاب نیست. پاسخ آن این است که هیچ کسی در بین مخلوق‌ها معادل انسانِ معصوم؛ یعنی اهل بیت (علیهم السلام) نیست. سه چهار مرحله باید اینها بازگو شود تا معلوم شود افرادی مانند «ابان»، «حمران» و «زراره»، اینها در حقیقت فرمایشات امام زمانشان را جمع‌بندی می‌کردند، کلیاتی را که آنها می‌فرمودند اینها از این کلیات برابر اجتهاد خودشان مطالبی را به دست می‌آوردند، اگر کمترین شکی داشتند به مرجع اصلی که امام زمانشان بود مراجعه می‌کردند؛ نه اینکه یک فتوایی بدهند در قبال فتوای امام زمانشان، تا ما بگوییم رجوع به غیر اعلم با بودن اعلم جایز است. آن‌جا که دسترسی داشتند ساکت بودند تا خود امام نظر بدهد، آن‌جا که دسترسی نداشتند و شک هم نداشتند، خودشان آنچه که از فرمایشات امام که امام فرمود: «عَلَيْنَا الْفَاءُ الْأَوَّلُ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ» [2] استفاده می‌کردند، و اگر شک داشتند هم که مراجعه می‌کردند. اما خود امام (سلام الله علیه)؛ اینکه می‌گوییم فعل امام و قول امام و سیره امام حجت است و یکی از منابع اصلی «فقه» ما است، با آن بیان لطیفی که مرحوم کاشف الغطاء دارد که اینها در امور عادی برابر علم عادی عمل می‌کردند، نه برابر علم غیب، [3] چگونه می‌توان فعل و قول و تقریر اینها را حجت دانست؟ این مطالب را - به خواست خدا - خوب تنظیم کنید.

تقریباً سه هفته - متأسفانه - تعطیل می‌شود. آن روزها فقط روز تحویل سال تعطیل بود؛ برای اینکه اطراف حرم جمعیت زیاد و شلوغ بود، رفت و آمد مراجع و طلاب سخت بود. ما فقط یک روز تعطیلی داشتیم؛ یعنی همان روز تحویل سال. آقایان! مستحضرید ما در برابر عمر مسئول هستیم و اتلاف عمر هم حقیقت شرعی نمی‌خواهد؛ یعنی منتظر نباشیم که در یک آیه‌ای یا روایتی این‌چنین به ما بفرماید «یا ایها الذین آمنوا» که اگر سه هفته کسی وقتش را بگذراند، عمرش را تلف کرده است! اگر این حقیقت شرعی می‌خواست، بله آیه و روایت می‌خواست؛ اما اتلاف عمر که حقیقت شرعی نمی‌خواهد. آدم سه هفته بگذرد یک مقاله علمی یا یک رساله علمی ننویسد؟!

دو روزی که مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) از نجف به کربلا می آمدند برای زیارت، چند صفحه رساله کوچکی می نوشتند. رساله هایی که آن بزرگان می نوشتند هنوز بعد از صد سال هم قابل استفاده است؛ اما مقاله هایی که ما می نویسیم به هر حال ارزش خواندن یک دور را داشته باشد. این را یا فارسی یا عربی کاملاً می توانید به صورت یک رساله علمی یا مقاله علمی در بیاورید.

غرض این است که آن سؤالی که شد این بود اگر در عصر ائمه (علیهم السّلام) فقها می نشستند فتوا می دادند، آیا از سنخ رجوع به غیر اعلم در زمان اعلم هست یا نه؟ پاسخ آن این است که نه، اصلاً سنخ فتوا دادن آنها در برابر امام، از سنخ اعلم و غیر اعلم نیست، اینها تمام اجتهادشان را می کوشیدند که فرمایشات امام را بفهمند که قرآن ناطق است. خود امام هرگز با اجتهاد حوزوی حکم خدا را نمی فهمید. خدا مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند! می گوید اجماع ما امامیه این است که اینها مانند یک فقیه بنشینند و با ظنون و با استظهار لفظی مطلب را بفهمند و فتوا بدهند، نیست. [4] («و ساق رحمه الله الکلام الی ان قال و قد یری الله فی منامه خلقاً کثیراً ما یصح تأویلہ و یتثبت حقہ لکنہ لا یطلق بعد استقرار الشریعة علیہ اسم الوحی و لا یقال فی هذا الوقت لمن اطلعه الله علی علم شیء انه یوحی الیه و عندنا ان الله تعالی یسمع الحجج بعد نبیہ (صلی الله علیه و آله و سلم) کلاماً یلقیہ الیهم ای الاوصیاء فی علم ما یشاء لکنہ لا یطلق علیہ اسم الوحی لما قد مناه من اجماع المسلمین.») پس این اصل یعنی اصل! باید ثابت شود که امام براساس اجتهاد فقیهانه فتوا نمی دهد، بلکه براساس علم غیبی فتوا می دهد. پس معلوم می شود که از سنخ اعلم و غیر اعلم نیست؛ چون تمام زحمات «زراره» و «حمران» و «ابان» و مانند آنها در این خلاصه می شد که بفهمند امام زمانشان چه فرمود، نه اینکه در قبال امام زمانشان یک فتوایی بدهند.

حالا سه چهار مطلب است که یکی پس از دیگری بخواهید به صورت اصل تنظیم کنید، می شود؛ به صورت فصل تنظیم کنید، می شود؛ به صورت امر تنظیم کنید، می شود. این بیاناتی که شما مرقوم می فرمایید، در رسائل و در کفایه آینده، حتماً خودش را نشان می دهد. تا حوزه به این مسائل بار نیابد، ما هزینه شهید جاوید دیگر را داریم، هزینه اینکه آیا معصوم خطا می کند یا نه، داریم؛ همیشه این خطاها و این هزینه ها هست. یک روزی باید به هر حال حوزه روشن کند که معصوم خطا نمی کند و اگر شما می بینید بعضی از جاها اشتباه هست، این از معصوم «بما انه معصوم» صادر نشده است. این یک کار عمیق علمی می خواهد که یقیناً از کفایه قوی تر و علمی تر خواهد بود.

مطلب اول این است که در خطبه های نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که خدای سبحان «لا شریک له» است و «لا یقاس به احد» آن «بالذات» است و درباره معصومین (علیهم السّلام) در کلمات نورانی پیغمبر است - اگر بخواهید مرقوم بفرمایید اول باید آن حدیث نبوی را ذکر کنید، دوم این نهج البلاغه را - حضرت آن مطلب را فرمود، بعد در خطبه دوم نورانی وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه، این فرمایش است، فرمود اهل بیت (علیهم السّلام) «مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ غِیْبَةُ عِلْمِهِ»؛ یعنی صندوق علم خدا هستند - «عیبه» یعنی صندوق، مخزن - «و مَوْزِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِینِهِ بِهِمْ أَقَامَ النِّجْنَاءَ ظَهْرُهُ وَ أَذْهَبَازْتِعَادَ فَرَائِضِهِ»، تا به این جا می رسد که فرمود: «لَا یُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»؛ فرمود اصلاً نمی شود با اینها قیاس کرد که ما بگوییم اینها چقدر با ائمه فرق دارند که ائمه اعلم هستند یا نه؟ اصلاً «لا یقاس». اصل این مطلب در حدیث نبوی هست. اولاً یعنی اولاً! آن حدیث باید شناسایی و ضبط شود، بعد نهج البلاغه. «و

یُقَاسُ» به این ذوات قدسی «مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا یُسَوَّى بِهِمْ مِنْ جَرِّثِیَعْمَهُمْ عَلَيْهِ أَتَدَا»؛ اینها در سایه نعمت ائمه هستند، چگونه شما ولّی نعمت را با متنعم می سنجی؟! اصلاً قابل قیاس نیست. «لَا یُسَوَّى بِهِمْ مِنْ جَرِّثِیَعْمَهُمْ عَلَيْهِ»؛ این چهارتا کلمه ای که ما می دانیم نعمتی است به وسیله اینها، این قدرت اجتهادی که ما داریم نعمتی است به وسیله اینها، این استنباط فرع و اصل که ما داریم نعمتی است به وسیله اینها. اصلاً نمی شود «ابان» و «زراره» و «حمران» را با وجود

مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سنجید.

این حدیث می‌شود یک فصل تقریباً بیست صفحه‌ای؛ برای اینکه آن روایات نبوی باید ثابت شود سنداً و دلالتاً و این‌گونه از بیانات نورانی امیرالمؤمنین ثابت شود سنداً و دلالتاً، که چرا اینها ولی نعمت هستند، چرا در کنار سفره اینها نشستیم، چرا «لا یقاس بهم»، چرا اینها کشف دین هستند، چرا اینها ستون دین‌اند، چرا اینها کوه دین‌اند. پس نمی‌شود «ابان» و «حمران» و مانند آنها را با اینها قیاس کرد. این فصل اول.

در قسمت‌های دیگر در خطبه 154 آن‌جا فرمودند به اینکه اهل بیت (علیهم‌السلام) مقاماتی دارند و انسان خودش را با آنها بررسی کند «تَلَقَّى السَّائِلُونَ الْمُكَذِّبُونَ نَحْنَ الْقِعَارَ وَ الْأَصْحَابِوُ الْخَزَنَةَ وَ الْأَنْوَابِوُ لَا تُؤْتَى الْيُثُوثُ إِلَّا مِنْ أَيْوَابِهَا»؛ شما از هر وقت خواستید وارد مرز دین شوید، باید از این دروازه وارد شوید، راه دیگری ندارد. این «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا» [5] [6] یعنی دین. بعد فرمود: «فِيهِمُ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرِّحْمَنِ إِنْ تَطْلُقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمْتُوا لَمْ يَسْفِكُوا فَلْيَضْحَكُوا رَأَيْدَ أَهْلِهِ»؛ فرمود ما تنها امام نیستیم، ما تنها علم غیب نداریم، ما رائد هستیم، این را چه کسی می‌تواند ادعا کند؟! «رائد» یعنی پیش‌رو؛ الآن این کسانی که می‌خواهند بروند مکه چکار می‌کنند؟ یک پیش‌رو می‌فرستند، او می‌رود آن‌جا بررسی می‌کند، هتل می‌گیرد، جا می‌گیرد، از آن‌جا می‌آید خبر می‌دهد می‌رویم. فرمود ما که از بهشت و جهنم خبر نداریم، ما رفتیم بهشت و آمدم، ما رائد هستیم، پیش‌رو هستیم، از آن‌جا آمدم به شما گفتیم بهشت این است و این است و این است. ما این‌جا نشستیم بگوئیم که بهشت این‌طور است یا آن‌طور است. فرمود ما رائد هستیم، پیش‌رو هستیم. آن «قائد»، یک معنای دیگری دارد. ما یک «قائد» داریم؛ یعنی کسی که زمام‌دار است، در برابر «سائق»؛ سائق کسی است که از پشت سر می‌راند «نسوق» که سائق به او می‌گویند، قائد آن است که این زمام را دارد و پیش می‌رود، می‌گویند زمام‌دار. قیادت همان زمام‌داری است. اینها قائد هستند، زمام‌دار هستند؛ یعنی اینها امام هستند و در امام ما هستند، زمام ما را دارند می‌برند و ما هم اطاعت می‌کنیم. بعد فرمود: «فَلْيَضْحَكُوا رَأَيْدَ أَهْلِهِ»، بلکه هر کسی که پیش‌رو است با اهل خودش درست حرف می‌زند؛ پس ما این هستیم. «وَ لِيُخْمَرْ عَقْلُهُ وَ لِيَكُنَّ مِنْ آيَاتِ الْأَجَرَةِ»؛ فرمود شما فرزندان آخرت هستید و از آن‌جا آمدید.

در خطبه 175 به این صورت است خطاب به اصحاب فرمود می‌دانید علم غیب ما تا چه اندازه است؟ فرمود: «وُ اللَّهِ»؛

قَسَمَ بِهِ خُدا، «لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمُخْرِجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُوْ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تُكْفَرُوا فَبِإِذْنِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَلَا وَ إِنِّي مُغْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ وَمَنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ»؛

قَسَمَ بِهِ خُدا - در آن جمعیت فرمود - اگر بخواهم سرنوشت تک‌تک شما را بگویم از کجا بودید، به کجا ختم می‌شوید، چه می‌شوید، عاقبت شما چه می‌شود، بلد هستم و می‌گویم؛ ولی می‌ترسم کافر شوید و بگوئید علی از پیغمبر بالاتر است، چرا پیغمبر این حرف‌ها را نزد؟! و فرقی بین حضرت امیر و حضرت حجت

(سلام الله علیها) نیست. با قَسَم در حضور همه حرف می‌زند: «وُ اللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمُخْرِجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُوْ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ

تُكْفَرُوا فَبِإِذْنِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» - معاذالله - بگوئید علی بالاتر از پیغمبر است، چرا پیغمبر این حرف‌ها را نزد؟! «أَلَا وَ إِنِّي

مُغْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ وَمَنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ»؛ گاهی بعضی از اسرار را به بعضی از اصحابمان می‌گوئیم. «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّوَاضْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَتَقَلَّبُوا صَادِقًا»؛

قَسَمَ بِهِ كَسِي که پیغمبر را مبعوث کرد من درست می‌گویم. «وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كَلِيلُهُ وَ بِمَهْلِكِ مَنْ يَهْلِكُ مِنْجَى مَنْ يَنْجُو وَ مَا لَمْ يَنْجُو وَ مَا أَبْقَى شَيْئًا يَفُرُّ عَلَى

رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أَذُنِي»؛ هیچ چیزی سرنوشت من نیست و بر من نمی‌آید، مگر اینکه زیر گوش من گفته است.

پس تا این‌جا روشن شد این ذوات قدسی به این صورت هستند. اینکه فرمود: «لَا يُقَاسُ بِالْمُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»؛ چون

خلیفه‌ی «الله» هستند که «الله لا یقاس بشیء»؛ او «بالذات» است، اینها «بالخلافه» هستند. در خطبه 182

درباره ذات اقدس الهی دارد که «وَلَا يَذْرُكُ بِالْخَوَاصِّ وَلَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَادَ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بَلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَابَ وَلَا تُطَفِّوْا لَهُ نُفُوسًا» او «بالذات لا يقاس به احد»، ما «بالخلافه لا يقاس به احد».

بعد در خطبه 197 هم باز برخی از فضائل خودشان را ذکر می‌کنند. فرمودند به اینکه همه اصحاب پیغمبر می‌دانند که «إِنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطًّا»؛ همه می‌دانند که من یک لحظه بر خلاف اراده خدا کار نکردم و با پیغمبر هم این چنین بود، برخلاف کار او هم نکردم. «وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُرُ فِيهَا الْإِبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْقَادِمُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا». بعد فرمود من از کسانی هستم که در غسل پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در تمام این مدت عده زیادی از ملائکه می‌آمدند، عده زیادی از ملائکه می‌رفتند و کمک می‌کردند، اذکار همه اینها الآن زیر گوش من است؛ اینها چه می‌گفتند، چه صلواتی می‌فرستادند، چه ذکر می‌داشتند. در همین خطبه 197 فرمود: «وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ إِنْ رَأْسَهُ لَعَلَى صُغْرَى وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسِي فِي كَيْفِ فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ وَلَقَدْ وَثِّقْتُ غَسْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ الْمَلَايِكَةُ أَغْوَانِي»؛ درست است من تنها بودم، ولی فرشتگان مرا کمک می‌کردند؛ «صَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَقْبِيئَةُ مَلَأَ نَهْطُومًا يَغْرُجُ»؛ یک عده می‌آمدند یک عده می‌رفتند، «مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ»؛ گوشم مرتب صدای اینها را می‌شنید، چون یک عده مرتب می‌آمدند و یک عده مرتب می‌رفتند. «مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ»؛ بر او صلوات می‌فرستادند یا صلات خاص اهدا می‌کردند، «حَتَّى وَارِثَاهُ فِي صَرْحِهِ»؛ تا او را در قبر مطهرش بردیم. این شده علی!

آن فرمایش کاشف الغطاء که از فرمایشی است که بگوید جواهر است اغراق نکردید، این تحلیل را او کرده است؛ دیگران البته ممکن است این تحلیل را کرده باشند، ولی چنین علنی کتابی نوشته باشند و مانند آن نیست. در این جلد سوم از مجلدات چهارگانه این کشف الغطاء «کتاب صلات»، در بحث «قبله» که اگر شخص مصلی متحیر بود حکم او چیست، آنجا این بحث لطیف را دارند که این حرف‌ها که - ان شاء الله - شما به صورت مقاله یا رساله فارسی یا عربی مرقوم می‌فرمایید، اینها حتماً در رسائل بعدی نوشته می‌شود، اینها در کفایه بعدی نوشته می‌شود، دیگر نمی‌گذارد ما آن هزینه‌های قبلی را بدهیم، هر روز یک مشکلی پیدا کنیم که مثلاً - معاذ الله - کسی بگوید معصوم اشتباه می‌کند یا نه، مرزها که جدا شود دیگر ما این حرف‌ها را نمی‌زنیم.

فرمایشات مرحوم آقا شیخ جعفر کاشف الغطاء این است که اینها مقاماتشان خاص است که فرشتگان به زحمت می‌فهمند، یک دارای علم غیب هستند، دو؛ در بیان احکام الهی قولاً او فعلاً معصوم هستند از خطا، معصوم هستند از خطیئه، سه؛ چهار؛ - یعنی فصل چهارم - حالا که می‌خواهند کار بکنند طبق آن روایاتی که در کتاب «قضا» آمده که وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: ما به علم غیب عمل نمی‌کنیم، من داوری‌ام «بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيَّامِ» [7] [8] است - چندتا روایت بود که معتبر هم بود - فرمود ما با بینه و یمین حکم می‌کنیم، به علم غیب حکم نمی‌کنیم، اگر به علم غیب حکم کنیم، شما مجبور هستید آدم خوبی باشید. قدرت هم که دست ماست، سیف هم که دست ماست، علم غیب هم که داریم، کمترین خلاfi بکنید، این ما هستیم و شمشیر؛ اینکه نیست! ما در محاکم به همین بینات و ایمان حکم می‌کنیم. با «إِنَّمَا» فرمود! «إِنَّمَا أَقْبَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيَّامِ». بعد اعلام کرد فرمود مردم! بعضی از شما در اقامه حجت، مسائل حقوقی را بهتر بلد هستید، زبان‌دار هستید، «الْحَنُ بِحُجَّتِهِ» هستید، ممکن است در محکمه طرزی زبان‌بازی کنید، حقوق‌آوری کنید، حقوق‌دانی کنید که خودتان را ذی‌حق نشان بدهید. من هم برابر بینه و یمین حکم می‌کنم، اگر خلاف گفتید، بدانید مالی که از دست من گرفتید نگوئید از دست خود پیغمبر گرفتم، نگوئید از محکمه خود پیغمبر گرفتم، «فَإِنَّمَا... قَطْعَةٌ مِنَ النَّارِ»؛ [9] یک قطعه از آتش را دارید می‌برید. این پیغمبر بود! گاهی البته مصلحت

اسلامی یا حفظ جانی یا حفظ دین ایجاب می‌کند که اینها به علم غیب حرف بزنند، به علم غیب عمل کنند؛ اما بنای آنها بر این بود که در خرید و فروش، در نصب افراد، در مسئولیت دادن‌ها به علم ظاهری عمل کنند. پس در مقام تکلیف «کاحد من الناس» عمل می‌کنند، به آن علم غیب مامور نیستند، مکلف نیستند؛ مگر اینکه مصلحت حفظ دین یا حفظ جان کسی اقتضا کند که برابر آن علم غیب عمل کنند. اما در بیان احکام، صد درصد معصوم‌اند.

این علی آمده دارد حکومت می‌کند؛ یک عده را نصب می‌کند، یک عده را عزل می‌کند. در نصب و عزل می‌بینید مثلاً نامه‌ای برای «منذر بن جارود عبدی» نوشته که او چون «قَدْ خَانَ فِي بَعْضِهَا وَلَهُ مِنْ أَعْمَالِهِ» خیانت مالی کرده، حضرت نوشته که «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَلَأَ أَبْيَغْرَ نِي مَنَك»؛ پدرت چون آدم خوبی بود من به خوبی پدرت خیال کردم تو هم آدم خوبی هستی به تو سَمَت دادم. «و ظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَذِهِ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رَفَعُ إِلَى غَنَكَلَا تَدْعُ لِهَوَاكَانْفِتَاداً وَ لَا تُبْغِي لِأَخْرَجْتَكَ تَاداً أ تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَجْتَكَ»؛ [10] رفتی اختلاس کردی آخرت خود را خراب کردی، دنیايت را بخوای آباد کنی، برو! کم نبودند در بین حکامی که حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) نصب کرد؛ عاقبت آنها را که می‌دانست. آن‌گاه همین حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) در این‌گونه از نصب‌ها در خطبه 216 می‌فرماید: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِخَوِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِغُفَى أَنْ أُخْطِئَ»؛ مشورت بکنید، اظهار نظر بکنید، انتقاد بکنید، من هم ممکن است اشتباه بکنم. او - معاذالله - از آن جهت که علم غیب دارد و معصوم است اشتباه می‌کند یا از آن جهت که مکلف نیست به علم غیب عمل کند؟! می‌داند این شخص چکاره است، ولی بنا نیست که اسرار باطنی را ظاهر کند. آن‌وقت شما اگر انتقاد می‌کنید، نه از آن جهت که حضرت معصوم است انتقاد می‌کنید، می‌گویید او معصوم است، خطای علمی ندارد، یک؛ خطیئه عملی ندارد، دو؛ صد درصد پاک است، سه؛ مانند ما می‌خواهد عمل کند، چهار؛ ما در این بحث چهارم آن نقد داریم؛ آن‌وقت انسان مواظب زبان خودش است! هرگز معصوم خطاپذیر نیست، کار اینها هم مورد اشکال هست، ببینید که چقدر فرق است! شما در راه چهارم اشکال دارید، من خودم بهتر از شما بلد هستم، سرنوشت این را می‌دانم، این آقا را می‌شناسم، پدرش را می‌شناسم، عاقبتش را هم می‌دانم و چقدر دزدی کرده را هم می‌دانم؛ اما بنا نیست که من به علم غیب خود عمل کنم، من به علم عادی عمل می‌کنم و شما هم به علم عادی من اشکال دارید، بلکه اشکال شما وارد است و من این را عوض می‌کنم. آن‌وقت انسان مواظب زبانش است هرگز نمی‌گوید معصوم اشتباه می‌کند! خدا کاشف الغطاء را غریق رحمت کند! این حرف‌ها را ما باید در رسائل آینده بنویسیم، در کفایه آینده بنویسیم، ده‌ها بار بگوییم بگوییم، تا برای حوزه این چند مطلب «بَيِّنُ الرُّشْد» شود تا از حوزه به جامعه منتقل شود تا جامعه بفهمد معصوم از آن جهت که معصوم است اشتباه نمی‌کند.

این است که قسم خورده! گفت قَسَم به خدا سرنوشت تک‌تک شما را «بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِي»، بلد هستم. او منذر است، او نمی‌داند چکاره است؟! «اصول» ناقص و معیّب است؛ هم نقص آن باید برطرف شود و هم عیب آن باید برطرف شود. مگر همیشه ذات اقدس الهی علم را بسته است! ما از شیخ انصاری قوی‌تر می‌توانیم داشته باشیم، از آخوند خراسانی عالم‌تر می‌توانیم داشته باشیم؛ زیرا منبع ما قرآن و عترت است، در اینها فرمایشات بسیار غنی و قوی است. این حرف‌ها اصلاً در حوزه‌های قم و نجف مطرح نبود. حالا این چهار فصل را شما ببینید وقتی بخواهید به صورت مقاله دریاورید یا رساله دریاورید، اصلاً این حرف‌ها سابقه ندارد، این حرف‌ها در فرمایشات کاشف الغطاء ذخیره شده بود. آن‌وقت انسان مواظب زبان، مواظب قلم خود است که صد درصد علی بن ابیطالب (سلام‌الله‌علیه) عالم بود که این آقا کیست؛ اما مامور نبود به این علم غیب عمل کند. آن‌وقت ما اگر سؤالی

داریم در این قسمت سؤال داریم. این هم در «اصول» باید مشخص شود که می‌گویند فعل امام حجت است، قول امام حجت است، تقریر امام حجت است، کجا حجت است؟ آن‌جا که بخواهد در صدد بیان احکام باشد؛ مثل اینکه می‌گویند ما اگر بخواهیم اطلاق بگیریم یکی از مقدمات حکمت این است که در صدد بیان باشد، حالا حضرت «منذر بن فلان» را منصوب کرده، ما بگوییم فعل امام حجت است، ما هم می‌توانیم یک چنین آدم اختلاسی یا نجومی را سَمَت بدهیم؟! بگوییم چون امام این کار را کرده است! حالا دیدید این حرف‌ها با حرف‌های کفایه‌قابل قیاس نیست! این حرف‌ها با حرف‌های رسائل قابل قیاس نیست! نمونه این حرف‌های در کفایه و رسائل نیست. فعل معصوم حجت است، قول معصوم حجت است، تقریر معصوم حجت است، دین را ما از اینها داریم. اما همان‌طوری که در اطلاق‌گیری، یکی از مقدمات اطلاق این است که مولا باید در صدد بیان باشد، اگر ما ندانیم در صدد بیان است یا نه، یکی از مقدمات اطلاق درست نیست، چگونه می‌توانیم اطلاق بگیریم؟! ما باید بدانیم که علی بن ابیطالب (سلام‌الله‌علیه) وقتی بخواهد «منذر بن جارود عبدی» را به عنوان استاندار یا معاون نصب کند از آن‌جا که فعل معصوم حجت است و سند فقهی ماست از آن باب است؛ یا نه، فرمود من «کاحد من الناس» دارم عمل می‌کنم، من که به علم غیب خود عمل نمی‌کنم؟ چند نفر از اینها هستند، مگر «زیاد بن ابیه»، معاون «ابن عباس» در استانداری بصره نبود؟ چون بصره و کرمان و اهواز، این فلات وسیع که یک کشور است در حقیقت، یک استانداری بود. بخش‌های وسیعی از اصفهان و آنها یک استانداری بود. بخش‌های وسیعی از آذربایجان یک استانداری بود؛ چون ایران بودند چندتا استانداری داشت. حضرت وقتی می‌خواهد «ابن عباس» را استاندار بصره کند، معاون استاندار بصره کیست؟ «زیاد بن ابیه» است؛ حالا ما بگوییم فعل معصوم حجت است، اختلاس کردند و معصوم هم خطا کردند! تا این مرزها جدا نشود و معلوم نشود که این معصوم (سلام‌الله‌علیه) در صدد بیان حکم است تا فعل و قول و تقریر او بشود حجت؛ یا نه، نظیر **«إِنَّمَا أَقْبَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»** است که دارد «کاحد من الناس» عمل می‌کند؟ حتماً به وسیله شما آقایان یا مقاله عربی یا رساله عربی یا فارسی، این حرف‌ها باید بازگو شود و تدریس کنید تا این رسائل آینده و کفایه آینده مملو از این حرف‌ها شود تا ما از این هزینه‌ها ندهیم، هیچ کس دیگر نگوید معصوم اشتباه می‌کند! اگر معصوم اشتباه می‌کند اساس دین ما چیست؟! ما که دسترسی به خود ذات اقدس الهی و پیغمبر نداریم، ما به وسیله معصوم روایات را می‌گیریم؛ اگر فعل و قول و تقریر اینها - معاذالله - قابل نقد باشند، دینی نمی‌ماند.

پرسش: انتصاب قبل از اطلاع بود، بعد از اطلاع عزل و محاکمه بود.

پاسخ: نه، منظورم این است که یک آدمی که این‌گونه است نباید به او سَمَت داد، حضرت می‌دانست به اینکه این آدم این‌گونه است؛ چون آن خطبه‌ای که اول خواندیم قسم یاد کرد، فرمود: **«وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ»**، پس می‌داند، چرا به او سَمَت می‌دهد؟! حضرت فرمود چون پدرش آدم خوبی بود من به او سَمَت می‌دهم. همین فرمایشی که می‌فرمایید این به عنوان اشکال ذکر می‌شود، چهارتا اشکال دیگر می‌شود، ده‌تا اشکال ذکر می‌شود، ده مطلبی که هر کدام پنجاه صفحه‌ای است می‌شود یک کتاب عمیق علمی درسی پانصد صفحه‌ای؛ چون همین اشکالاتی که فرمودید آن‌جا مطرح می‌شود. علم را با اشکال پیش می‌برند، با سؤال علمی پیش می‌برند، با نقد پیش می‌برند؛ آن‌وقت انسان مواظب است.

اگر خدای نکرده - معصوم قابل نقد باشد، ما می‌گوییم فعل او حجت است، قول او حجت است، تقریر او حجت است، چیزی برای ما نمی‌ماند. اما وقتی مرزها جدا شود، آن‌جا که در صدد بیان حکم خداست صد درصد معصوم است، آن‌جا اصول ما هم تامین است و نقدی هم نداریم، نقدی اگر داریم به اجازه خود آنهاست، خود آنها فرمودند: «قُطِعَتْ مِنَ النَّارِ» [11] را دارید می‌برید، من می‌بینم؛ پس بر او نقدی نیست، او از آن جهت که معصوم است فرمود: «قُطِعَتْ مِنَ النَّارِ» را دارید می‌برید. آن قصه «گلا» را که به عرضتان رساندیم، یکی از سرداران حضرت بود و شهید شد، خواستند تبریک بگویند یا تسلیت! فرمود به من تسلیت بگویید؛ چون آن‌طوری که من خواستم تربیت نشد، عرض کردند چرا؟ فرمود: «إِنَّ الشَّعْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْعَنَابِ لَمْ تُبَيِّهَا الْمَقَامِمْ لَتُسْتَعْلَ عَلَيْهِ نَارًا»؛ [12] [13] آن سال‌ها گذشت، ولی در جریان «خیبر» یک غنیمتی نصیب لشکر اسلامی شد، او یک پارچه‌ای را بدون اجازه حکومت اسلامی گرفت و الآن آن پارچه در قبر او شعله‌ور است. الآن که بعد از مدت‌ها او مُرد و این پارچه در کنار قبرش دارد شعله می‌زند را می‌بیند، آن‌روز سرقت کرد ندید؟! بنا نبود که بگوید، فرمود ما اگر بنا باشد که اسرار بگوییم که شما مجبور هستید آدم خوبی باشید و این دیگر فایده ندارد.

بنابراین این مرزها باید جدا شود؛ صد درصد حسین بن علی می‌دانست، صد درصد وجود مبارک امام سجاد می‌دانست، صد درصد وجود مبارک امام حسن می‌دانست، صد درصد وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌دانست که چه وقت شهید می‌شوند، چه وقت مسموم می‌شوند، چه وقت اسیر می‌شوند؛ لکن بنا بر این نبود که به علم غیب عمل کنند. آن وقت ما که می‌گوییم فعل و قول و تقریر معصوم حجت است، باید احراز کنیم که در صدد بیان حکم شرعی‌اند؛ مثل اینکه اطلاق‌گیری هم همین‌طور است. اینها عصاره‌ای از فرمایشات حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) است.

اما این مطلبی که بعضی از آقایان مرقوم داشتند که تهافتی در فرمایشات مرحوم صاحب جواهر هست که ایشان در یکجا فرمودند ظاهر عبارت این است، بعد در موقع جمع‌بندی کردن گفتند که این ظهورش مثلاً قابل اعتماد نیست، اینها تهافت نیست؛ چون تهافت که تناقض است و وحدت شرط است. وقتی که ما این روایت را ملاحظه می‌کنیم، بله این روایت ظاهر است؛ اما در موقع جمع‌بندی حتماً در ظهور یکی از اینها باید خدشه کنیم، این ظهور را کنار بگذاریم. اصلاً جمع کردن بدون اینکه از یکی بکاهیم و بر دیگری بیفزاییم ممکن نیست. اگر در موقع استظهار بفرماید این ظهور دارد و در همان موقع بفرماید این ظهور ندارد، این می‌شود تهافت؛ اما در مقام استظهار می‌فرماید بله این ظاهر این است، در مقام جمع‌بندی ما ناچاریم از ظهور این صرف نظر کنیم، این تهافت نیست. این یک مطلب.

مطلب دیگر گذشت که روایات اینکه عده‌ام «خَيْفَتَان» [14] است؛ حالا یا کم یا زیاد، چندتا روایت باشد یک صحیحه معتبری است. آن روایت‌هایی که دارد «خَيْضَةٌ»، [15] این از چند جهت ضعیف‌تر از آن است؛ حالا اشهر و فرمایش اصحاب و اینها هیچ! برای اینکه در بسیاری از این عناوین آمده که امه «خَيْفَتَان» دارد و بعد دارد متعه مثل امه است، امه طلاق ندارد متعه مثل اوست، امه «من الاربع» نیست متعه مثل اوست. در خیلی از موارد حداقل در دو طایفه از نصوص، متعه به منزله امه تنزیل شده است. اینها در همان اولین باری که خوانده شد به عرضتان رسید که اینها دلیل نیست، ولی تایید دارد و اشعار دارد به تقویت «حیضتین». اینها باعث تایید و تقویت آن

صحیح است که می‌گوید: «حَيْضَتَان». اگر چنانچه دست ما از ترجیح «احدی الطائفتین» کوتاه شد؛ چون تعارض بین حیض و حیضین نظیر قصر و اتمام، از سنخ تقابل بین متباینین است نه اقل و اکثر، آن اقل و اکثر استقلال است که در اکثر، ما برائت جاری می‌کنیم، وگرنه اینها متباینان هستند مانند قصر و اتمام، نمی‌شود گفت که حیض و حیضتان اقل و اکثر هستند. اگر نتوانستیم اصل حاکم ما استصحاب حرمت است.

پس بنابراین احوط «لولا الاقوى» همان «حیضتان» است. حالا روایت‌هایی که مربوط به عده وفات است گرچه در طلّیه بحث، عده وفات و اینها خوانده شد؛ در یکی از مؤیدات همین بحث این بود که اگر این زن «ذات اقراء» باشد، «قُرء» داشته باشد، حیض داشته باشد، «من تحيض» باشد، «حیضتان» است و اگر «ذات الشهور» باشد 45 روز است. این تقارب «حیضتان» با 45 روز، تقویت می‌کند این قول را؛ وگرنه اگر عده‌اش یک حیض باشد، یک حیض یعنی یک هفته، اگر «تحیض» باشد یک هفته، اگر «ذات شهور» باشد 45 روز، اینها هماهنگ نیست؛ اما اگر چنانچه بگوییم «حیضتان» باشد، این «حیضتان» با همان 45 روز هماهنگ است، چون غالباً حیض یک هفته است؛ یک هفته حیض شد، یک ماه وسط پاک است، حیض دوم می‌بیند، دوتا هفته می‌شود پانزده روز، این هم سی روز، می‌شود 45 روز. اینها دلیل نیست، اینها تایید است، اینها اشعار است به تقویت «حیضتین علی الحیضه».

- [1] مستدرک الوسائل، المحدث النوری ج 17، ص 315.
- [2] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 27، ص 62، أبواب صفات القاضي، وما يجوز ان يقضي به، باب 6، ح 52، ط آل البيت.
- [3] كشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء (ط- الحديثة)، كاشف الغطاء ج 3، ص 113-114.
- [4] بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، العلامة المجلسی ج 23، ص 86.
- [5] التوحيد، الشیخ الصدوق ج، ص 307.
- [6] الامالی (للصدوق)، النص، 345.
- [7] الکافی- ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 7، ص 414.
- [8] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 27، ص 232-233، أبواب أن الحكم بالبینة واليمين، باب 2، ح 1، ط آل البيت.
- [9] الکافی- ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 7، ص 414.
- [10] نهج البلاغة، ت محمد الدشتی ج، ص 314.
- [11] الکافی- ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 7، ص 414.
- [12] الجامع لاحکام القرآن، ج 4، ص 258.
- [13] الصحيح البخاری، بخاری، ج 8، ص 143.
- [14] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 22، ص 256، أبواب العدد، باب 40، ح 2، ط آل البيت.
- [15] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 22، ص 257، أبواب العدد، باب 40، ح 6، ط آل البيت.